

نقش خاندان‌های کهن در پاسداشت سنت‌ها و شکوفایی فرهنگی سرزمین طبرستان

(مطالعه موردی: خاندان اسپهبدان)

نادره نفیسی

استادیار گروه فرهنگ و زبان‌های باستانی، واحد ابهر، دانشگاه آزاد اسلامی، ابهر، ایران

nafisi.n@abhariau.ac.ir

فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ (شاپا) ۲۰۰۸-۲۰۲۱، سال ۱۷ شماره ۶۵- صفحه ۱۷۶-۱۶۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۳/۲۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۹/۳

چکیده

درباره خاندان‌های ایرانی پیش از اسلام، پژوهش‌های بسیاری انجام پذیرفته، اما به چگونگی روند تأثیرهای فرهنگی این خاندان‌ها تا سده‌های اخیر کمتر پرداخته شده است. در این جستار، کوشش بر آن است که از راه نسب‌شناسی و با شناخت خاندان اسپهبدان، در جایگاه یکی از خاندان‌های اشرافی مؤثر در سرنوشت سیاسی - اجتماعی این سرزمین، نشان داده شود که بخشی از دستاوردهای ملی و تداوم فرهنگی ما ایرانیان، ریشه در ماندگاری تاریخی این خاندان‌های کهن دارد. اسفندیاری‌ها از خاندان اسپهبدان طبرستان از نمونه‌های ماندگاری فرهنگی و شکوفایی این دودمان‌های کهن‌اند. نگاهی به تبارنامه خانوادگی این خاندان بیانگر حضور گسترده آنها در زمینه‌های گوناگون از سپاهی‌گری که منصب مورثی آنان بوده تا وزارت، ادب و هنر است. نگارنده مقاله بر پایه روش کتابخانه‌ای و با پی‌گرفتن تبار خاندان اسفندیاری - به عنوان یک نمونه موردی - از پیش اسلام تا روزگار کنونی کوشیده است نشان دهد که یکی از عوامل بالندگی فرهنگ ایرانی و نظام دیوانسالاری این سرزمین وامدار پیوستگی و تداوم فرهنگی خاندان‌های کهن است. این مقاله به دنبال اثبات این فرضیه است که تأثیر دستاوردهای فرهنگی ساسانیان و ساختار اداری آنان نه تنها در سده‌های آغازین هجری که تا امروز نیز به روشنی قابل پیگیری است.

واژگان کلیدی: خاندان‌های ایرانی، اسپهبدان، طبرستان، سنت

خاندان‌های بزرگ اشرافی دوره ساسانی، از یک سو به سبب سپاهی‌گری و در دست داشتن قدرت مالی و از سوی دیگر با دسترسی به آموزش و پرورش و بهره‌مندی از دستاوردهای فرهنگی زمان خود، نقش بنیادین در سرنوشت حکومت ساسانی و پی‌ریزی دولت‌های نخستین سده‌های اسلامی بازی کرده‌اند.

تازیان که پس از چیرگی بر مدائن، پایتخت ساسانیان، با نظام قانونمند و کهن دیوان‌سالاری ایرانی روبه‌رو شده بودند، راهی جز به‌کارگیری روش‌های مدون موجود در پیش رو ندیدند. به‌کارگیری این روش‌ها، به معنای ابقای دهقانان یا اشراف کوچک به‌عنوان عوامل گردآوری خراج، و بهره‌گیری از دبیران برای اداره امور دیوانی و اداری و ترجمه متن‌های پهلوی به زبان عربی بود (محمدی ملایری، ۱۳۸۰: ج ۴، ص ۷). این روش اداره کشور، سبب انتقال زبان فارسی در دولت ساسانی به دولت خلفا، دگرگونی و پیشرفت ادبیات تازی - به ویژه در دوره عباسی - و رشد و بالندگی فرهنگ ایرانی در سده‌های سپسین شد.

افزون بر به‌کارگیری ناگزیر طبقه دهقان، خاندان‌های بزرگی چون «قارن» و «اسپهبد» که ریشه در اشرافیت ساسانی داشتند تا سده‌ها پس از ورود تازیان (تا ۱۰۰۶ق) بر بخش‌هایی از ایران، همچون طبرستان حکمرانی کردند و خویشکاری نگاهبانی و انتقال فرهنگ و تمدن ایرانی را پی‌گرفتند (نک: راوندی، ۱۳۴۷: ج ۲، ص ۲۱۴). بخش سترگی از دستاوردهای نوین فرهنگی ما و امدار حافظه تاریخی خاندان‌های بزرگ باستان و انباشت‌های فرهنگی ایشان است که نسل به نسل انتقال یافته و به روزگار ما رسیده است. در ایران، از زمان باستان، دودمان‌های بزرگ نقشی آشکار در سرنوشت و زندگی اجتماعی این سرزمین داشته‌اند. شایان ذکر است که جامعه طبقاتی عهد ساسانی نیز تأثیر بسیاری در پیوستگی فرهنگی این سرزمین داشته و تا دو سه سده پس از ورود اسلام نیز در تربیت رجال و دانشمندان ایرانی نقش برجسته‌ای ایفا کرده است. البته باید توجه داشت که نظام طبقاتی ساسانی نوعی استثمار و بهره‌کشی به معنی امروزی آن نبوده، بلکه گونه‌ای از تقسیم وظایف و تخصص‌گرایی بوده که به انباشت تجربه و مهارت، در یک خاندان و به دنبال آن در طبقه‌ای از جامعه یاری بسیار می‌رسانده است (برای آگاهی بیشتر در این باره، نک: گیلانی، ۱۳۹۴: صص ۷۳-۷۴). برای مثال، برخی پژوهشگران (گیلانی، ۱۳۹۴) نقش خاندان بختیشوع را در تداوم جامعه طبقاتی در سده‌های نخستین اسلامی بازنموده‌اند.

از میان این دودمان‌ها در این جستار به خاندان‌های «قارن» و «اسپهبد»، از وابستگان خاندان پادشاهی ساسانی خواهیم پرداخت که در درازای تاریخ، نقش ویژه‌ای در سرنوشت سیاسی، سپاهی و فرهنگی ایران بازی کرده‌اند.

اغلب پژوهش‌های انجام‌شده در باب خاندان‌های کهن با رویکرد سیاسی - نظامی نوشته شده و نقش فرهنگی این خاندان‌ها تا حد زیادی پنهان مانده است. برای مثال، آرتور کریستن سن در کتاب *ایران در زمان ساسانیان* اجمالاً نقش خاندان مهران را در تحولات سیاسی ایران بررسی کرده و میترا مهرآبادی نیز در کتاب *خاندان‌های حکومت‌گر ایران (۱۳۷۲)* باستان بیشتر به معرفی این خاندان‌ها پرداخته است. پروانه پورشریعی هم در کتاب *افول و سقوط شاهنشاهی ساسانی (۲۰۰۸)* به طور ضمنی و جانبی^۱ نقش خاندان‌های کهن را در حیات سیاسی - اجتماعی ایران دوره ساسانی واکاوی و بررسی کرده است. مقالاتی نیز با عنوان «نقش خاندان‌های کهن در فراز و فرود سلسله‌های ایرانی در دوره ایران باستان» (ایمان پور و گیلانی، ۱۳۸۹)، «خاندان پارتی مهران، کلید فروپاشی امپراطوری ساسانی» (Nafisi, ۲۰۱۳) و «نقش خاندان مهران در تحولات سیاسی ایران در دوران ساسانیان» (گیلانی و همکاران، ۱۳۹۴) نگاشته شده است. بنابراین لازم است که زوایای پنهان نقش هر یک از این خاندان‌ها در فراز و فرود تاریخ ایران با رویکردهای گوناگون سیاسی، نظامی و فرهنگی و در قالب تکنگاری و مقاله مورد تحقیق و واکاوی قرار گیرد.

این مقاله به دنبال پاسخ به دو پرسش مهم است: نخست اینکه خاندان اسفندیاری در عرصه فرهنگی و نظام دیوان‌سالاری ایران چه نقشی ایفا کرده‌اند؟ و دیگر اینکه آیا می‌توان این نقش‌آفرینی را حاصل تداوم فرهنگی و انباشت تجربه سیاسی در این خاندان دانست؟

بحث

سنت نوشتار که بنا بر گزارش متن‌های اسطوره‌ای، در آغاز از دیوان (احتمالاً ایرانیان شرقی) و به دست پادشاه اسطوره‌ای طهمورث آموخته شد، در گذر هزاره‌ها، کمابیش در دست خاندان‌های شاهی و اشرافی برجای ماند. بخش بزرگی از ادبیات امروز ما، وامدار سنت ادبی محفوظ در خاندان‌های بزرگ اشرافی زمان ساسانی است. این خاندان‌ها و پس از آن اشراف کوچک یا دهقان که از زمان اصلاحات اقتصادی خسرو یکم انوشیروان (سلطنت: ۵۳۱-۵۷۹م) سربرآوردند، با

دسترسی به آموزش و فراگیری خواندن و نوشتن، سرچشمه جوشانی برای انتقال فرهنگ و ادب ایران باستان به سده‌های سپسین شدند. این خاندانها نه تنها در امور لشکری، در مناصب کشوری نیز عهده‌دار نقش‌های مهمی بوده‌اند؛ نمونه آن سفیرانی است که خسروانوشیروان از خاندان مهران انتخاب و به سرزمین‌های گوناگون گسیل می‌کرده‌است (گیلانی و همکاران، ۱۳۹۴: ص ۱۸۴). سنت ادبی و دیوانی که به دست اشراف ساسانی به دیوان اداری و مالی خلفا رسوخ کرد، از راه پسینیان همین خاندان‌ها همچون مرده ریگی گرانها به دست آیندگان رسید. خاندان‌های بزرگ ایرانی دوران ساسانی که گاه هفت خاندان برشمرده شده‌اند، به گواهی فهرست اشراف کتیبه شاهپور یکم (۲۴۰-۲۷۰م) در کعبه زرتشت، به بیش از بیست خاندان تقسیم شده‌اند (Sprenghing, ۱۹۵۳: p.۷۰). ولی با گذشت زمان در گزارش‌های بعدی از شمار این خاندان‌ها کاسته می‌شود و تنها از آنهایی نام برده می‌شود که در منصب‌های بلندپایه درباری چون تاجگذاری، سپاهی‌گری و خزانه‌داری نقش ایفا می‌کرده‌اند. اخلاف این خاندان‌ها، در پایان زمان ساسانیان بیش از «هفتاد» فرمانروایی مستقل در نواحی مختلف ایران داشتند که حکومتشان مورثی بوده است (نفیسی، ۱۳۸۴: صص ۴۶-۵۱). برخی از ایشان در برابر تازیان ایستادگی کردند و تا چندین سده پس از چیرگی آنان فرمان راندند و خلفای اموی و عباسی نتوانستند آن‌ها را فرمانبردار خویش سازند. از زمان اسپهبد قارن اول تا کشته شدن یزدگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانی در ۳۱ ق/ ۶۵۲ م و تا چند سده پس از آن، چند خاندان از فرمانروایان طبرستان که برخی از آنان از نوادگان شاهزادگان ساسانی بودند حکومت طبرستان و گیلان را به دست گرفتند و نقش بسزایی در پاسداری از این سرزمین‌ها در برابر تازیان ایفا کردند که از میان آن‌ها باید به «باوندیان»، «قارنیان»، «گاوبارگان» و «پادوسپانیان» اشاره کرد، گروهی از پادوسپانیان با لقب «اسپهبد» تا ۱۰۰۶ق بر طبرستان حکمرانی کردند.

مسلمانان فقط در ربع اول سده دوم، زمانی که عبد الله بن طاهر، مازیار پسر قارن را دستگیر کرد و با خود به بغداد برد موفق شدند تسلط خود را قدری در طبرستان بسط دهند، ولی دیر نپایید که اهالی مازندران در سال ۲۵۰ ق حسن بن زید علوی، معروف به داعی کبیر را که مؤسس سلسله زیدی طبرستان است، از ری فراخواندند و نوآب خلفا را از سرزمین خویش بیرون راندند. در این دوران دو سلسله مهم اسپهبدان، یکی سلسله «باوندان» در جبال سوادکوه، و دیگری سلسله «پادوسپانیان»^۱ یا «گاوباره» در جبال رستم‌دار، به استقلال فرمان می‌راندند (کسروی، ۱۳۴۵: ص ۴۷ و پنجم).

اسپهبدان طبرستان

اسپهبدان از خاندان‌های بزرگ ساسانی بودند که به سبب خویشاوندی با ساسانیان، جایگاه ویژه‌ای در دربار داشتند. جایگاه اسپهبدان چنان بود که در واپسین دهه‌های پادشاهی ساسانیان، همبستگی یا دشمنی با آنان، جایگاه خاندان‌های دیگر را در زمینه سیاست ساسانی آشکار می‌ساخت؛ نمونه آن، همبستگی دودمان «مهران» با اسپهبد در واپسین دهه سده ۶ م است که به ادعای پادشاهی، از سوی بهرام چوبین از خاندان مهران و همچنین بستام از خاندان اسپهبد انجامید. دودمان مهران و اسپهبد که نیرومندترین اشرافیت سپاهی به شمار می‌رفتند، دو خاندانی بودند که با ادعای پادشاهی، آسیب فرجامین را بر پیکر رو به فروپاشی پادشاهی ساسانی وارد آوردند، هرچند که رستم فرخزاد از خاندان اسپهبد تا واپسین دم در کنار پادشاه ساسانی ماند و در برابر تازیان ایستادگی کرد. خاندان اسپهبدان پارتی پس از ساسانیان دومین خاندان مهم در تاریخ ساسانی به شمار می‌رود (Pourshariati, 2008: p. 107).

آگاهی ما از خاندان اسپهبد که در گرگان فرمان می‌راندند، پس از سیاست هوشمندانه خسرو انوشیروان (سلطنت: ۵۳۱-۵۷۹م) در بخش کردن کشور به چهار ناحیه «سپاهدی»ⁱⁱ به دست می‌آید. البته خیلی پیشتر از آن در سنگ نوشته کعبه زرتشت، در فهرست منصب‌های مورثی درباری از منصب اسپهبد آگاهی داریم. یا اگر گزارش موسی خورنی (۱۹۸۴: صص ۱۲۲-۱۲۳) را گواه بدانیم، ریشه این خاندان را چون «سورن» و «قارن» باید در اشرافیت اشکانی سراغ کرد (درباره نقش خاندان‌های کهن در دوره اشکانیان، نک: ایمان‌پور/گیلانی، ۱۳۸۹: صص ۴۷-۴۸). بر این اساس و با توجه به دیرینگی و ریشه‌های ژرفی که این خاندان در دوره‌های گوناگون در زمینه‌های سیاسی و سپاهی کشور داشته‌اند، بی‌گمان آنان نیز چون دیگر دودمان‌های کهن، یکی از راولیان بزرگ تاریخ و پدیدآورندگان سیاست، فرهنگ و ادب به شمار می‌رفته‌اند؛ این خویشکاری در دوره‌های بعد به دهقانان رسید.

طبقه خرده مالک دهقانی، پس از اصلاحات مالیاتی خسرو یکم انوشیروان بنیان گرفت. انوشیروان با کاستن از قدرت مالکان بزرگ زمین‌های کشاورزی، سبب بالندگی طبقه اشراف درباری -اداری در کنار اشراف زمین‌دار سنتی شد. تقسیم قدرت مالکان بزرگ و انتقال آن به اشراف کوچک یا دهقانان که کارگزار گردآوری خراج کشاورزی بودند، پیامدهای مثبت و منفی گوناگونی به همراه

داشت؛ ایجاد پراکندگی جغرافیایی - اقتصادی، نظارتی سپاهی و متمرکز را طلب می‌کرد که نتیجه آن قدرت گرفتن خاندان اسپهبد بود؛ زیرا این خاندان منصب‌های سپاهی را به‌گونه‌ای مورثی در دست داشت. از سوی دیگر، این پراکندگی، سبب برخورداری طبقه دهقان از آموزش و دسترسی آنها به منابع مالی و فرهنگی شد و این طبقه را به یکی از رابیان فرهنگ ایران باستان در سده‌های سپسین تبدیل کرد که ثمره آن را در ظهور آثار فاخری مانند *شاهنامه* فردوسی می‌توان به‌کمال مشاهده کرد.

نگاهی به نویسندگان سده‌های آغازین هجری به‌روشنی نمایانگر پاگرفتن خاندان‌های فرهنگی و طبقه دهقان است؛ برای نمونه از خاندان نامور نوبختی یاد می‌کنیم که ابن ندیم آنها را مترجمان زبان فارسی به عربی خوانده است. نیای این خاندان، نوبخت، دانشمند و منجم نامور سده دوم هجری است. خاندان نوبختی نسب خود را از عصر تاریخی فراتر برده و به زمان پهلوانی می‌رساندند؛ اعضای این خاندان خود را از دودمان گیو پسر گودرز، پهلوان نامور ایرانی می‌دانستند (محمدی ملایری، ۱۳۸۰: ج ۴، صص ۱۳۸-۱۴۰). خاندان نوبختی در طول سه سده (از سده دوم تا پنجم هجری) در اداره کارهای دیوانی خلافت اسلامی و در ادب و فرهنگ عربی - اسلامی، نام و جایگاه برجسته‌ای داشته‌اند. سه تن از بزرگان این خاندان در ادبیات عرب آوازه یافتند و چند تن از آنان از دانشمندان و متکلمان بزرگ شیعه شدند (درباره خاندان نوبختی، نک: اقبال آشتیانی، ۱۳۴۵: صفحات گوناگون). همین‌گونه می‌توان به بهرام پسر مردانشاه نویسنده یا مترجم *سیرالملوک* - کتابی که بسیار مورد استفاده نویسندگان دوره اسلامی بوده است - اشاره کرد. مردانشاه، موبد کوره شاهپور و یا به قول مؤلف *الفهرست*، موبد شهر نیشابور بوده است (محمدی ملایری، ۱۳۸۰: ج ۴، ص ۱۶۷). محمد پسر بهرام پسر مطیار اصفهانی که در *تاریخ بلعمی* و *آثارالباقیه* در فهرست مترجمان *خداینامه* یا مؤلفان *سیرالملوک* قرار دارد، به‌احتمال بسیار، فرزند مطیار، دهقان اصفهان بوده که در سال ۳۱ق برای دفاع از اصفهان در برابر اعراب جنگید (ابن‌اثیر، ۱۹۶۵: ج ۳، صص ۱۲۰-۱۲۱؛ نیز: محمدی ملایری، ۱۳۸۰: ج ۴، ص ۱۶۴).

به گمان نگارنده تا اینجای بحث طرحی کلی از نقش خاندان‌های کهن در تداوم فرهنگی ایرانیان ترسیم شد؛ ادامه مقاله به بحث درباره پیشینه خاندان «اسفندیاری»، از اسپهبدان طبرستان و افراد برجسته این خاندان اختصاص خواهد یافت.

خاندان اسفندیاری

اسفندیاری‌ها از خاندان اسپهبدان طبرستان نیز از دیگر نمونه‌های ماندگاری فرهنگی و شکوفایی این دودمان‌های کهن‌اند. نگاهی به تبارنامه خانوادگی آنها که نسبشان را با یک حلقه گمشده دو‌یست‌ساله - که برخاسته از خاموشی منابع دو سده آغاز هجری است - تا به جاماسب، عموی خسرو یکم انوشیروان (۴۸۲م) می‌رساند، بیانگر حضور گسترده اعضای این خاندان در زمینه‌های گوناگون از سپاهی‌گری که منصب مورثی آنان بوده تا وکالت، وزارت، ادب و هنر است.

علی اسفندیاری معروف به نیما یوشیج (د. ۱۳۳۸ش) برخاسته از همین خاندان کهن فرهنگی است. او نسب خود را چنین بیان می‌کند: «علی بن ابراهیم معروف به اعظام السلطنه بن علی معروف به ناظم‌الایاله بن محمدرضا معروف به باباخان‌بیک بن محمدهاشم بن محمدرضا» که این محمدرضا خان خود هم‌اورد آغا محمدخان قاجار در مازندران بوده است (طاهباز، ۱۳۸۷: ص ۲۰؛ درباره نیما و تأثیر ادبی او بر ادبیات معاصر ایران، نک: ۳۵۱-۳۴۸، vol. XI, pp. ۲۰۱۵: Loloi). او یکی از سه فرزند ملک جهانگیر (۱۶۰۰ق) بود که آخرین پادشاه پادوسپانیان به شمار می‌رفت و به فاصله چند نسل نسبش به جاماسب، عموی خسرو انوشیروان می‌رسیدⁱⁱⁱ. پدر نیما، ابراهیم‌خان اعظام‌السلطنه، مردی محتشم بود که به کشاورزی و گله‌داری می‌پرداخت و از حامیان نهضت مشروطه به شمار می‌رفت، همو بود که به همراه امیر مؤید سوادکوهی «انجمن طبرستان» را تأسیس کرد (طاهباز، ۱۳۸۷: ص ۲۰).

از دیگر پیشینیان نامور این دودمان، کیا جمال‌الدین^{iv} است که مزار او بر تپه‌ای در یوش برجاست و دارای چهار پسر به نام‌های اسفندیار، کریم، جمشید و داوود بوده است (درباره او، نک: مرعشی، ۱۳۴۵: صص ۴۲-۴۳). آن چنانکه اهالی منطقه می‌گویند شخص مزبور نیای همه اهالی یوش بوده و نام خانوادگی اسفندیاری‌ها، کریمی‌ها، جمشیدی‌ها و داوودی‌های یوش برخاسته از نام فرزندان اوست. پیش‌تر از او هم همان‌طور که در بالا اشاره شد، باید به ملک جهانگیر، آخرین پادشاه پادوسپانیان اشاره کرد که معاصر شاه‌عباس بوده است. نسب ملک جهانگیر، به پادوسپان اول، فرزند گیل گاوباره (د. ۶۰ ق)، بنیان‌گذار حکومت پادوسپانیان از شاخه اسپهبدان (۴۰ ق) می‌رسد.

قدمت سلسله‌های پادشاهی طبرستان به پیش از ساسانیان یعنی دوران اشکانیان می‌رسد. چنانکه ابن‌اسفندیار (۱۳۲۰: ج ۱، ص ۱۴) می‌نویسد: «قدمت و قدرت این پادشاهی به زمانی برمی‌گردد که اجداد گشنسب، طبرستان را به قهر و غلبه از نایبان اسکندر، بازستاده بودند و بر سنت

و هوای ملوک پارس توکی کرده و اردشیر که ۹۰ پادشاهی را از ابناء نشانندگان اسکندر به شمشیر و به قهر از بین برده بود با ایشان مدارا کرد».

اسپهبدان طبرستان تا ۵۳۰م در طبرستان که شامل مازندران، گرگان و گیلان می‌شد حکمرانی کردند. اما از زمانی که قباد ساسانی (د. ۵۳۱ م)، پادشاهی طبرستان را به پسر بزرگتر خود، کیوس بخشید و او بر گشنسب‌شاهیان غلبه کرد، این سلسله برچیده شد. ابن اسفندیار نیز برقراری ملک طبرستان را تا عهد کسری پیروز می‌داند (مشکور، ۱۳۴۵: ص سیزده)، اما پیش از آن که سلسله‌ای از دودمان ساسان در آنجا پای گیرد، کیوس که هوای پادشاهی داشت و از در ستیز با برادر کوچک‌تر خویش، خسرو انوشیروان در آمده بود، به دست خسرو کشته شد (همان: ج ۱، ص ۱۵۰) و به فرمان شاه، قارن پسر سوخرا (درباره سوخرا، نک: آملی، ۱۳۴۸: صص ۲۴-۲۶)، جانشین وی شد و بدین ترتیب سلسله «قارنوندی» در طبرستان شکل گرفت. قارن‌ها که در زمان خسرو یکم از جایگاه ویژه‌ای در دربار برخوردار بودند، سپاهبیدی شرق (خراسان، قومس و گرگان) را در دست داشتند (دینوری، ۱۳۸۶: ص ۱۲۴). قارنوندیان در سال ۲۲۵ ق با قتل مازیار، آخرین پادشاه آنها، به کلی منقرض شدند.

از میان این چهار خاندان «باوندیان»، «قارنیان»، «گاوبارگان» و «پادوسپانیان»، خاندان گاوباره که سلسله نسبش به جاماسب، برادر قباد، پسر پیروز ساسانی می‌رسد (سیستانی، ۱۳۸۳: ص ۴۲۴)، سرآغاز خاندان «اسفندیاری» است. این دودمان از سال یازدهم سلطنت یزدگرد سوم یعنی ۲۲ق/۶۴۳م به حکومت رسید و تا ۱۴۴ق/۷۶۵م یعنی بیش از یک سده بر سرزمین‌های گیلان و گرگان حکمرانی کرد. نیای این خاندان، جاماسب، پسر پیروز ساسانی در فاصله میان برکناری قباد تا برتخت نشستن دوباره او (۵۰۱-۴۸۹م) حکومت را به دست گرفت و پس از بازگشت قباد به پادشاهی، به ارمنستان رفت و از آنجا به کناره‌های خزر تاخت و بر آن سرزمین‌ها چیره شد. جاماسب، شاهزاده‌ای گیلانی را به زنی گرفت و از او صاحب دو پسر به نام‌های نرسی و بهقباد شد. این دو در زمان خسرو انوشیروان بر سرزمین‌های دربند و خزر و سقلاب فرمانروایی می‌کردند. فیروز فرزند نرسی، همان کسی است که به فرمان خسرو دیوار دربند را در برابر یورش قبیله‌های شمالی احداث کرد (نک: طبری، ۱۳۶۲: ج ۲، ص ۶۴۷). فیروز نیز با شاهزاده‌ای گیلانی پیمان زناشویی بست، گیلاتشاه حاصل این ازدواج بود که در ۲۲ ق/۶۴۳م درگذشت و پسرش گیل گیلاتشاه، معروف به گاوباره ۶۴۲-۶۸۱ م برجای وی نشست (ابن اسفندیار، ۱۳۲۰: ج ۲، ص ۱۵۳). گیل گیلاتشاه، هم‌روزگار سه تن از

خلفای راشدین، عمر، عثمان، حضرت علی (ع) و همچنین دو تن از خلفای اموی یعنی معاویه و یزید بود. با اینکه دوران فرمانروایی او هم‌زمان با جنگ و گریز یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی بود، توانست از قلمرو خویش در برابر حملات گوناگون پاسداری کند (همان: ج ۲، ص ۱۵۴). گیل گیلانشاه با چیره شدن بر آذربلاش^۷ آخرین حکمران شاخهٔ زرمهری قاروندیان، معروف به جرشاهان توانست حکومت دودمان خود را در قلمرو او بنیان نهد. گیل پسر گیلانشاه به سبب دلآوری در جنگ با ترکان و شکست آن‌ها از کسری لقب «فرشوادشاه» گرفت؛ زیرا در قدیم طبرستان را «فرشوادگر» می‌گفتند (مرعشی، ۱۳۴۵: صص ۹-۱۰). دربارهٔ لقب «گیل» نیز مرعشی چنین گزارش داده است:

گیل گیلانشاه زمانی که زمامدار گیلان شد به خیال حکومت طبرستان افتاد... با چند سر گاوان گیلی را بار کرد مانند کسی که جلای وطن کرده باشد پیاده متوجه طبرستان شد. او پیوسته با مردم آن سامان و ملوک و حکام در صحبت و اختلاط بود. چون مردمان از او بزرگی و علو همت دیدند همه با او موافقت کردند و او را گاوباره لقب دادند^{vi} (همان: ص ۸).

گاوباره پیش از مرگ یزدگرد، آخرین پادشاه ساسانی در ۲۷ ق/ ۶۴۸ م بنیانگذار حکومتی شد که به بخشی از رویان و کجور تسلط داشت (اعظمی سنگسری، ۱۳۵۲: صص ۱۵۱-۱۵۸). گیل در سال ۱۵ یزدگردی در زمان فرمانروایی قارن‌ها به پادشاهی طبرستان، گیلان و گرگان رسید و مرکز حکومتش را گیلان قرار داد. بنا بر روایتی، گاوباره در سال ۳۰ یزدگردی در گیلان درگذشت و از او دو پسر به نام‌های «دابویه» و «پادوسپان» باقی ماند که اولی به جای پدر در گیلان بر تخت نشست و دومی یعنی پادوسپان به حکومت رویان رسید و پایه‌گذار سلسله پادوسپانیان شد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۲، صص ۴۰۳-۴۰۴). پادوسپانیان شاخهٔ دوم گاوبارگان بودند و از ۶۲ تا ۱۰۰۶ ق یعنی تا زمان صفویان بر رستم‌دار (رویان، نور و کجور) یعنی سرزمین‌های میان گیلان و آمل فرمان راندند (اعظمی سنگسری، ۱۳۵۲: صص ۱۵۷-۱۵۸). اسفندیاری‌ها فرزندان همین نیا هستند؛ نامداران این خاندان هر یک به گونه‌ای در رویدادهای تاریخی و فرهنگی این سرزمین نقش ایفا کرده‌اند.

به غیر از بنیانگذار این سلسله، دو تن دیگر، یعنی پادوسپان پسر خورزاد^{vi}، و پادوسپان پسر فریدون، پسر قارن، پسر شهریار، پسر پادوسپان دوم^{viii} به این نام شهرت داشته‌اند. سعید نفیسی (۱۳۸۴: ص ۲۹۲) پادوسپان را لقب این خاندان می‌داند و بر این باور است که نیاکان ایشان

از «پادگوسپانیان» زمان ساسانی بوده‌اند و شاید پادوسپان پسر گیل هم نام دیگری داشته و این نام لقب او بوده است. نولدکه (۱۳۷۸: ص ۱۵۷) با استناد به اینکه قلمرو اسپهبدان و قارن‌ها در زمان خسرو پرویز، به سبب دشمنی آن‌ها با یکدیگر تغییر کرده است (نک: مطالب پیشین)، سرآغاز اسپهبدان طبرستانی را خاندان قارن می‌داند و نه اسپهبد و یا خاندان ساسانی.

همان‌طور که گفته شد، خورنی (۱۹۸۴: صص ۱۲۲-۱۲۳) سرآغاز اسپهبدان طبرستان را به زمان اشکانیان می‌رساند و این نظریه را که اسپهبد نام یک طبقه نظامی است و نه خاندان، رد می‌کند. از سوی دیگر، در فهرست منصب‌های مورثی درباری کعبه زرتشت، منصبی با نام «اسپهبد» در کنار دیگر منصب‌ها دیده می‌شود (Huyse, ۱۹۹۹). افزون بر این اسپهبدان طبرستان نسب خود را به جاماسب ساسانی می‌رسانند که به زمانی پیش از خسرو پرویز و جابه‌جایی اسپهبدان و قارن‌ها باز می‌گردد. به هر روی، چه سخن خورنی را بپذیریم و ریشه این خاندان را تا زمان اشکانیان برسانیم و چه ریشه آنان را از خاندان‌های زمان ساسانی و یا مستقیماً از خود خاندان ساسانی بدانیم، باز هم خدشه‌ای به کهن بودن این خاندان و ریشه‌دار بودن آنها در فرهنگ ایرانی وارد نمی‌شود.

فرمانروایی پادوسپان و فرزندانش هم‌زمان با یکی از آشفته‌ترین دوره‌های تاریخ ایران است. آنها زمانی به پاسبانی از قلمرو حکومتی خود همت گماشتند که سرزمین ایران زیر چیرگی تازیان قرار داشت. پادوسپانان تا زمان به قدرت رسیدن صفویان یعنی حدود هزارسال بر سراسر مازندران، قزوین، ری، سمنان، دامغان، شاهرود، بسطام و گیلان خودسالارانه فرمان راندند. پس از صفویان قلمرو فرمانروایی آنها به حکومت‌های محلی در سرزمین خودشان محدود شد و سپس‌تر با در دست داشتن منصب‌های سپاهی و سیاسی همچنان در سرنوشت سیاسی ایران تا سده کنونی تأثیرگذار بوده‌اند. تداوم سیاسی و فرهنگی این خاندان از اسپهبد پادوسپان یکم پسر گاوپاره که از ۳۰ ق تا ۷۰ ق بر رویان، نور، لاریجان و دیلم فرمان راند تا علی اسفندیاری، نامور به نیما یوشیج، فرزند ابراهیم نوری و از دودمان‌های قدیمی شمال ایران، به آسانی قابل پیگیری است. تنها نگاهی گذرا به چند چهره بزرگ این خاندان، نقش سیاسی- فرهنگی خاندان‌های بزرگ را در تداوم فرهنگی و پیوستگی نظام سیاسی و دیوانسالاری ایران به روشنی بازمی‌نماید.

اسپهبد شهریار، پسر پادوسپان که از ۱۴۵ تا ۱۷۵ ق حکومت کرد به سبب جنگاوری و پایمردی در برابر دشمنان و مهاجمان روزگار خویش، نامور است. پس از او اسپهبد عبدالله (حکومت:

۲۰۹-۲۵۰ ق)، پسر وندا امید نیز از چنین شهرتی برخوردار است. بسیاری اسپهبدان دیگر نیز تا ۹۷۰ ق که صفویان بر مازندران چیره می‌شوند با دلاوری و پایداری از طبرستان در برابر یورش تازی و ترک و اقوام بیابانگرد دیگر پاسداری کردند. سپس به مدت ۲۸ سال یعنی تا ۹۹۸ ق از قدرت عزل شدند، تا این که پادوسپان‌های کجور تا سال ۱۰۰۶ ق دوباره قدرت را دست گرفتند و بر منطقه کجور فرمان راندند. ملک جهانگیر دوم، آخرین فرمانروای این سلسله نیز با وجود رابطه ظاهراً حسنه‌ای که با شاه‌عباس داشته است، در کجور در برابر سپاهیان شاه‌عباس، لشکر آراست، ولی دیری نپایید که لشکرش درهم شکست و خود نیز مجبور به فرار شد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۳: ص ۲۲۹).

در زمان پادشاهی شاه طهماسب صفوی (۹۸۴-۹۳۰ ق) سه تن از پادوسپانان، در نور، کجور و لاریجان حکومت داشتند. از آن سه تن، ملک بهمن والی لاریجان نیز با دیگر سران مازندران، در برابر حکومت مرکزی شورش کرد اما با همه دلاوری و ایستادگی در قلعه‌ای که ویرانه‌هایش اکنون در شاهان‌دشت برجاست، شکست خورد.

دو دیگر از این پادوسپانان، ملک عزیز، حکمران نور است که پسرش کیا جمال‌الدین جانشین او شد و چهار پسر به نام‌های اسفندیار، داود، جمشید و کریم داشت. حسن اسفندیاری (د. ۱۳۲۳ ش) ملقب به «احتمام‌السلطنه» برخاسته از همین شاخه پادوسپانان است. او که در آغاز از کارمندان وزارت خارجه ایران بود، بعدها در مقام وزیر عدلیه، وزیر مالیه، وزیر خارجه و ... به فعالیت خود ادامه داد (نوری اسفندیاری، ۱۳۲۹: صص ۱۰۹-۱۱۱).

محمدرضاخان، حکمران رستم‌دار فرزند رستم‌خان نوری، حاکم نور، کجور و کلارستاق و از اعیان و بزرگان خویش بود. او املاک بسیاری در رستم‌دار، تهران، تبریز، مورچه‌خورت اصفهان و شیراز داشت و زمین‌های مسجدشاه تهران و گرمابه آن نیز متعلق به او بود. محمدرضا خان در برابر آغا محمدخان قاجار ایستادگی کرد و پس از جنگ و ستیزهای بسیار شکست خورد. دو شاخه از خاندان اسفندیاری که در شمال، جنوب و مرکز ایران، از قدرت سیاسی و اقتصادی بسیار در سیزده سال گذشته برخوردار بوده‌اند از نسل او و برادرش آقاسی هستند (قاسمی، ۱۳۵۴: ص ۱۳). فرزند بزرگ محمدرضا خان، فتحعلی‌خان کوه نور، نیای شاخه اسفندیاری‌های جنوب است. او که در مقام

پیشکار شاهزاده و وزیر کرمان به جنوب رفته بود با استفاده از کشمکش‌های میان شاهزادگان قاجار به حکومت کرمان رسید (همان: ص ۲۶).

میرزا عبدالله نوری، اسفندیاری دیگری است که دبیر و منشی ویژه عباس میرزا نایب‌السلطنه (۱۲۰۳-۱۲۴۹ ق) بود. سردار نصرت (حسین اسفندیاری) هم یکی از چهره‌های پرآوازه دوره مشروطیت است که در آغاز رئیس پست کرمان و رئیس توپخانه کرمان و بلوچستان بود و سپس با دریافت لقب «عدل‌السلطنه» رئیس قوای نظامی این حدود شد (قاسمی، ۱۳۵۴: ص ۵۳؛ نوری اسفندیاری، ۱۳۲۹: صص ۱۰۲-۱۰۳). محمداسماعیل خان نوری (د. ۱۲۸۴ ق)، وکیل‌الملک دوم نیز منشی اول تحریرات روس در وزارت خارجه، کارگزار کرمان و رئیس شعبه اجرایی محاکمات وزارت خارجه در پنج دوره مجلس شورای ملی بود (نک: نجمی، ۱۳۸۲: ص ۱۰۰).

از شاخه دیگر، یعنی فرزندان آقاسی اسفندیاری برادر محمدرضا خان نیز چهره‌های نامدار بسیاری سراغ داریم. محمد نوری اسفندیاری، نوه آقاسی در زمان فتحعلی‌شاه عهده‌دار امور تحریر رسائل و سپس رئیس کابینه وزارت خارجه شد (قاسمی، ۱۳۵۴: صص ۵۷). نامدارترین رجال این شاخه، حسن اسفندیاری ملقب به محتشم‌السلطنه است (نک: همین مقاله، مطالب پیشین) که معاون صدر اعظم مظفرالدین شاه و سپس سفیر ایران در لندن بود. او پست‌های کلیدی گوناگونی مانند وزارت داخله، وزارت خارجه، وزارت دادگستری، نمایندگی مجلس و ریاست مجلس را بر عهده داشت (قاسمی، ۱۳۵۴: ص ۱۰۱؛ نک: ۵۹-۵۹۳، vol. ۸، pp. ۱۹۹۸: Aqelī). از این زمان تاکنون، فهرست بلندبالایی از خاندان اسفندیاری در دست است که والی، دبیر، منشی، پیشکار، وکیل، مستشارالوزاره، کارگزار، کارپرداز سفیر، سرتیپ، سرلشکر، دادستان، مهندس، معمار، پزشک، نویسنده و شاعر بوده یا هستند که معرفی آنها از حوصله این مقاله خارج است (برای آگاهی بیشتر درباره رجال این خاندان، نک: نوری اسفندیاری، ۱۳۲۹: صفحات گوناگون؛ قاسمی، ۱۳۵۴: صفحات گوناگون).

تأثیر نظام دیوان‌سالاری و فرهنگی ساسانیان تا سده‌ها پس از فروپاشی آنان بر جای ماند و برای حکومت‌های بعدی، چه در ایران و چه در دیگر کشورهای اسلامی به نمونه‌ای برای حکمرانی بدل شد. نظام دیوان‌سالاری ایرانی و طبقه دبیران که از بزرگان و اعیان ساسانی بودند به دولت خلفا نیز نفوذ کرد؛ به گونه‌ای که در زمان امویان با پیشرفت ساختار حکومتی، دوباره طبقه‌ای به نام «کاتبان»

پدید آمد که نسب بیشتر آنها به دبیران ایرانی سده‌های پیشین می‌رسید. تأثیر دستاوردهای فرهنگی ساسانیان و بیش از آن ساختار اداری آنان را که ریشه در سازمان اداری هخامنشیان داشته است، نه تنها در سده‌های آغازین هجری که تا روزگار کنونی نیز به‌خوبی می‌توان دنبال کرد.

نتیجه‌گیری

نگاهی گذرا به خاندان اسفندیاری به‌عنوان یک نمونه موردی^۱ به‌روشنی نشان می‌دهد که بخش سترگی از ساختار سیاسی، سپاهی و فرهنگی ما وامدار خاندان‌های بزرگ کهن است که به‌سبب دسترسی به آموزش و منابع نوشتاری، راویان فرهنگ و تاریخ باستان و انتقال‌دهنده آن به نسل‌های پس از خود بوده‌اند. تأثیر دستاوردهای فرهنگی ساسانیان و ساختار اداری آنان را که ریشه در سازمان اداری هخامنشیان داشته است، نه تنها در سده‌های آغازین هجری که تا روزگار کنونی نیز به‌خوبی می‌توان دنبال کرد. بازنمایی نقش این خاندان‌ها در دوره‌هایی از تاریخ ایران به سبب کمبود منابع و حلقه‌های مفقوده تاریخی با دشواری روبرو است. بنابراین جا دارد نقش هر یک از این خاندان‌ها به‌طور جداگانه مورد بررسی و پژوهش قرار گیرد تا بتوان با کنار هم نهادن دستاورد این تحقیقات در بازننگری و نگارش تاریخ اجتماعی و فرهنگی ایران گامی رو به جلو برداشت.

یادداشت‌ها

^۱ این کلمه در منابع به شکل‌های «بادوسپانیان» و «فادوسفانیان» نیز ضبط شده است. وجه اشتقاق آن نیز روشن است و از دو واژه pātākōs فارسی میانه به معنی «سرزمین» و پسوند «پان/بان» به معنی «محافظ و نگاهبان» مشتق شده است (نولدکه، ۱۳۷۸: ۱۸۲، پاورقی شم ۱؛ ۲۴۵: ۱۸۹۵، Justi).

ⁱⁱ وضعیت سلسله مراتب دیوانی در اواسط سده پنجم در ایران بدین گونه بوده است: ۱- موبدان موبد (که معاون او هیربدان هیربد بوده)؛ ۲- وزرگ فرمادار؛ ۳- سپاهبد؛ ۴- دبیربد؛ هوتخشبد یا واستریوش‌بد (یعنی رئیس همه کشاورزان و صنعتگران و بازرگانان و پیشه‌وران (کریستین سن، ۱۳۸۵: ۱۹۳).

iii البته به دلیل نبود شجره‌نامه‌های انتقادی و بحث‌های نسب‌شناسی، به مواردی از این دست همواره باید با احتیاط و به دیده تردید نگریست.

iv منسوب به دودمانی که در تمام دوره‌های اسلامی بر حوالی نور و لاریجان حکومت داشتند.

v یوستی (۱۴۵: ۱۸۹۵) آذر بلاش را یکی از فرزندان اسپهبدداد برزمهر از خاندان قارن می‌داند.

vi به عقیده ابن‌اسفندیار (۱۳۲۰: ۱۵۳/۱-۱۵۴) وجه تسمیه گاوباره از این جهت است که دو سر گاو گیلی در پیش کرد، پیاده به طبرستان آمد و نایب اکاسره آن وقت آذرولاش بود، به ولایت خویشتن را به درگاه او افکند و ملازمت نمود و به سبب مشغولی اهل فارس به خصومت عرب ترکان به طبرستان تاختن می‌آوردند و جیل بن جیلان‌شاه گاوباره مبارزی و مجاهدی می‌بود و آوازه شجاعت او به طبرستان فاش گشت و لقب او گاوباره در زبان‌ها افتاد. دهخدا (۱۳۷۶: ذیل واژه). گاوباره/ گاواره/ گاباره/ گوباره را به معنی «گله گاو» می‌داند.

vii پسر پادوسپان اول و نوه او که از ۱۰۵ تا ۱۴۵ ق پادشاهی کرد.

viii تاریخ بر تخت نشستن او روشن نیست، ولی می‌دانیم که تا ۲۵۹ ق حکمرانی کرده است.

ix case study

منابع

۱. آملی، اولیاءالله، ۱۳۴۸، تاریخ رویان، به تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
۲. ابن‌اثیر، ۱۹۶۵م/۱۳۸۵ق، الکامل فی التاریخ، بیروت، الصادر.
۳. ابن‌اسفندیار، بهاء‌الدین محمد بن حسن، ۱۳۲۰، تاریخ طبرستان، تهران، کلاله خاور، ۲ جلد.
۴. اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، ۱۳۷۳، التذوین فی احوال جبال شروین، تصحیح مصطفی احمدزاده، تهران، فکرروز.

۵. اعظمی سنگسری، چراغعلی، ۱۳۵۲، «سکه‌های طبرستان-گاوبارگان و حکام خلفا»، بررسی‌های تاریخی، س ۱، شم ۱-۲، س ۸ فروردین و اردیبهشت ۱۳۵۲، ۱۵۳-۱۹۴.
۶. اقبال آشتیانی، عباس، ۱۳۴۵، *خاندان نوبختی*، تهران، طهوری.
۷. ایمان‌پور، محمدتقی / گیلانی، نجم‌الدین، ۱۳۸۹، «نقش خاندان‌های کهن در فراز و فرود سلسله‌های ایرانی در دوره ایران باستان»، پژوهش‌های تاریخی (مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان)، دوره ۴۶، شم ۳ (پیاپی ۷)، صص ۴۱-۵۶.
۸. خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین، ۱۳۸۰، *تاریخ حبیب‌السیر*، با مقدمه جلال‌الدین همایی، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران، خیام.
۹. خورنی، موسی، ۱۹۸۴، *تاریخ ارمنستان*، ترجمه گنورکی نعلبندیان، ایروان، دانشگاه ایروان.
۱۰. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود، ۱۳۸۶، *انخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی.
۱۱. دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۷۶، *لغت‌نامه*، تهران، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا.
۱۲. راوندی، مرتضی، ۱۳۴۷، *تاریخ اجتماعی ایران*، تهران، امیرکبیر، ۲ جلد.
۱۳. سیستانی، ملک‌شاه‌حسین، ۱۳۸۳، *احیاءالملوک (تاریخ سیستان از ادوار باستانی تا ۱۰۲۷ ق)*، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، علمی و فرهنگی.
۱۴. طاهباز، سیروس، ۱۳۸۷، *کماندار بزرگ کوهساران*، تهران، نشر ثالث.
۱۵. طبری، محمد بن جریر، ۱۳۶۲، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
۱۶. قاسمی، ابوالفضل، ۱۳۵۴، *الیگارش‌ی یا خاندان‌های حکومتگر ایران: خاندان اسفندیاری*، تهران، رز، جلد دوم.
۱۷. کریستین سن، آرتور، ۱۳۸۵، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه غلامرضا رشید یاسمی، ویراسته حسن رضایی باغبیدی، تهران، صدای معاصر.
۱۸. گیلانی، نجم‌الدین، ۱۳۹۴، «تأملی بر جامعه طبقاتی عصر ساسانی و تداوم آن در قرون اولیه اسلامی (با تکیه بر خاندان بختیشوع)»، پژوهش‌نامه تاریخی اجتماعی و اقتصادی، س ۴، شم ۱، بهار و تابستان، صص ۶۷-۸۲.
۱۹. گیلانی، نجم‌الدین / کجباف، علی‌اکبر / الهیاری، فریدون، ۱۳۹۴، «نقش خاندان مهران در تحولات سیاسی ایران در دوران ساسانیان»، پژوهش‌نامه تاریخی‌های محلی ایران، س ۳، شم ۲ (پیاپی ۶)، صص ۱۸۰-۱۹۲.

۲۰. کسروی، احمد، ۱۳۴۵، «تواریخ طبرستان و یادداشت‌های ما»، در پیشگفتار تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، نک: مرعشی، ۱۳۴۵ (ه. م.).
۲۱. محمدی ملایری، محمد، ۱۳۸۰، تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، چاپ دوم، تهران، توس، جلد چهارم.
۲۲. مرعشی، میرسید ظهیرالدین بن سید نصیرالدین، ۱۳۴۵، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، تهران، مؤسسه مطبوعاتی شرق.
۲۳. مشکور، محمدجواد، ۱۳۴۵، «مازندران و طبرستان از قدیم‌ترین ایام تا امروز»، نک: مرعشی، ۱۳۴۵ (ه. م.).
۲۴. نجمی، شمس‌الدین، ۱۳۸۲، «حکومت خاندان اسفندیاری در کرمان (محمداسماعیل خان نوری اسفندیاری)»، پژوهشنامه علوم انسانی، دوره ۳۸، شم ۲، صص ۹۷-۱۱۹.
۲۵. نفیسی، سعید، ۱۳۸۴، تاریخ تمدن ایران ساسانی، چاپ دوم، تهران، اساطیر.
۲۶. نوری اسفندیاری، اسدالله، ۱۳۲۹، تاریخ خانواده اسفندیاری، تهران، اقبال.
۲۷. نولدکه، تئودور، ۱۳۷۸، تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی.
۲۸. Āqelī, B., ۱۹۹۵, "ESFANDIĀRĪ, HĀJJ MOHTAŠAM-AL-SALTĀNA HĀSAN", pp. ۵۹۳-۵۹۴, *Iranica*, Ehsan Yarshater (ed.), New York, vol. VIII.
۲۹. Huyse, Ph., ۱۹۹۹, *Die dreisprachige Inschrift Sabuhrs I. an der Ka'ba-i Zardust (SKZ) (Corpus Inscriptionum Iranicum, part III: Pahlavi Inscriptions with their Parthian and Greek Versions)*, London, Vol. ۱ + ۲.
۳۰. Justi, F., ۱۸۹۵, *Iranisches Namenbuch*, Marburg.
۳۱. Loloi, P., ۲۰۱۵, "Translations of European Poetry and Their Reception", *A History of Persian Literature: Literature of the Early Twentieth Century From the Constitutional Period to Reza Shah*, A. A. Seyed-Goorab (ed.) / E. Yarshater (General ed.), London / New York, Vol. XI.
۳۲. Nafisi, N., ۲۰۱۳, "The Parthian Mehran Family, Key to the Collapse of Sassanid Empire", *Journal of Basic and Applied Scientific Research*, ۳(۳), pp. ۹۴۴-۹۵۱.
۳۳. Pourshariati, P., ۲۰۰۸, *Decline and Fall of the Sasanian Empire*, London/New York.
۳۴. Sprengling, M., ۱۹۵۳, *Third Century Iran, Sapor and Kartir*, Chicago.